

١١
الدر النظم في مسائل القرائ
العظيم



ما که در دست
 لیکن در این کتاب با اعمام قادیان
 زلفشست منور را که در کتب
 خردارم و در کتاب فقط

محمد موسی

محمد موسی



بسم الله الرحمن الرحيم

تمام خدا و مریدان بخشنده ابتدا مسکنم الله مدد العالی
 والصلوة والسلام علی محمد وعلی آله وعلی
 اهل کرون وکلی مسلمین وعلی اهل بیت
 بیض ویا بعد جنس کوبه خادم علماء وفقرا بران
 کتاب الذی عند العالی مرکز حوی کتاب عقاید
 کتاب معجز و مشهور بود و طبعه از ارواذه ان اکر
 نبود و معجزه اوست آن بود که از شیخ محمد اسفندی



معنی او تا بعد از این شرح ظاهر نشده باشد
 مانند و ششتر از این مستغنی گفته و این گفته را به جای هر چه
 و جوهر و هم او کبلی جان که ابراد بسم الله در اول هر کار خوش
 سنت و صورت خبر و یک است و ترک این عین
 و موجب حرمان برکت و باستان طایف منار یک است
 حکام عالم علیه السلام کل امر در این عالم به اذن و بسم الله
 از بهر هر کار و شریعتی که در اول او بخواند آن کار را برساند
 و خبر و یک است از این جهت در هر وقت و هر جا که
 که هر کس بخواند در هر روز بسم الله که در سلطان لشکر و در
 بخواند و گوید که در کتب اربعه و هر جای شب و شب
 مانند و هر چه عالم عالم که بسم الله که در عالم خرد و در هر

سپیدان منور خورشید را گوید که او در کتب العشاء عصر شام با قیسه
سایه و چرخ سحابه خواب روز و شب هم با کعبه با حیدر خود خواب
کنند و آن عمل برادرش است که ایس از حین خورشید بر
بر کار وجود آید کما قال الله تعالی و شاکم فی الاسواق و
الاولاد و عصر شاکت سبک شیطان با مردمان عاقل و ابله اولاد
اولاد و کما قال الله تعالی فی آیه از خور و معشین و ذکر الرحمن ففعل
شیطانا فخره فرین بعد هر کس که ارباب است از خانه عاقل و معصوم
کردیم تا که خداوند هم بر شیطان را پس آن شیطان هر روز است
و فرس باشد اما بد که ای سبب اند حرف جواب از برای
استحسان از برای صاحب دل و راضی اندم است و آن
معنی او عمل باشد باشد فعل مقدم با مفعول که

او طسب از جنه تعظیم اسم الله تعالی ذکر صد مرتبه
از جنه دعوت اندم عاقل و عارف پس از حضرت
که گوید بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا بالغزاة اکل بالیس و
مانند آن در هر فعل مناسب آن تقدیر باید کرد و بعد از آن
بسم الله الرحمن الرحیم یا سواکم یا طعم خورم یا جنة می گویم
و مانند آن اسم نهیم حضرتان است و در اصل و بسم
بمعراج و نشان و او را از جنه خفت و کثرت اسما
حذف کنند و نیز عوض او را در اسم و جبر باران در او
نیز در درج بقیه اسم شد و اس بار او را از نو بنده داد که
بر سر آن مجذبه و نزد حضرتان است در اصل شکر و تقوی
بعین بنده او را حذف کردند که در هر اسم است

که واجب است چه بیشتر او و چنانچه همه اشتباه است
و معروف است بهج صفت کمال و منزله است
از جمیع صفات نقصان و زوال و اصول صفات است
مذلل را با این نشان خشن و اولی از بعضی است که بر تکلف می شود
و به سبب است غیر از دووی نیز بر وسیع اما جنبه
جبهه است و تگون و علم و قدرت و بصیر و سمع و کلام
انکه ارادت و دوستی که اصل صفات است به غیر این است
که واجب است که حق سبحانه و تعالی را از این باک اغفال کنند
یکی سبب و نقصان است و دیگر بر مثل دانند که حق سبحانی
از این هر دو منزله است و الله و اصل الله بوده به مجبور
الف لام پوز را در و نه الله شد و منزله را حذف کردند

ولام را در لام لازم کو تمام کردند آمدند و رحمتی در صفت
بر دو صفت مشبهه اند منشی از رحمت اگر پرسند
که صفت مشبهه را از منفرد یک بگویند و در کتب نحو به
جنس معرفت کرده که ما در شتی من فعل لازم
بمع صفت مشبهه آنست که منشی باشد از فعل لازم
و رحمت مشبه لب جبر که وجهه بعد میگویند و یا از صفت
از بار و در این باب گفت پس صفت مشبهه از وجهه که در
میگویم اول و در نقل بیاب فعل بفعل میگویم که جنس
لازم می مرغ و بعد از آن از وی صفت مشبهه بگیریم و رحمت
معنی وی عام است همه موجودات را در وی جان
و در این جهان از همه انکه معنی وی افزون دادند

درین شامل هم موجود است و اما لفظ در مخصوص است
 سخن چنانچه که در جیم مخصوص است معر او نشان در امر و درین
 لفظ را لفظ اول عالم است و غیر سخن و سخن را بیان
 وصف میکند و در رسم و در لفظ است که هر دو تا که است
 ما است معنی جمله البت از آفات فراموش با جز از هر کوه البت
 با جز هیچ یک نیست و تقدیر کور آن از حس غیر و نیز است
 و تفصیل این مداهم از آنجا طوط و حسرت دارد در محل
 لکن و تقدیر بحر المجالس ابراز کرده ایم رجوع با نخی با کرده
 ما در الفرض حال اهل التي حفای الامتیا و ثابت که اند
 اهل حق که حفای امتیا نام است با آنکه اصل معاد علم هم
 بر کنند لال است از همه محدثات شیخ صانع و یکاکی او صانع

کمال و انوار است و اول او بعد از اثبات مباحث اثبات
کردن سایر عقده است همچنین این و بلکه غیر آن پس اول
اثبات حقایق مصنوعات باید کرد تا از آنها استدلال کرد
مباحث توان کرد پس ازین جهت حضرت مفسر کتاب
مفسر القلوب امام الفاضل خیر نجم الله و الدین عمر النبی روح
روح مصدر ساخت کتاب خود را با این مسد که خفیه است
یعنی مذهب استنباط است بفرموده است در خارج
و العلم بها متحقق و علم بان حقایق است و احوال
صحیح است خلافاً للسوف طائفة خلاف مرفوعه
که بعضی از ایشان منکر حقایق است و اندویشان می بریزد که جمع
است و او نام و خیالات اند و اخبار را عادتاً گویند و بعضی

دیگر از این فی الکلی ثبوت استنباطی کنند چنین کان و لکن
استبناج بعضی از این فی را جوهر اخلاقی که جوهر
و اگر کسی اخلاقی کنند غرض و استنباط غرضه گویند و بعضی دیگر
مستند به علم ثبوت خود را عدم ثبوت اول و استنباط اول و ثبوت
گویند و از این هم این طایفه ثبوتی در بعضی اشکال است
صحیح مذهب و مسلم غیبه و از این هم این اشکال در بعضی
و غرض و استنباط اسم است مرکب و علم و از این و در
از غرض است که نوافع و علم و حکمت است و از این و در
روم و در و غرض و استنباط است و از این است و در
همی که غرض است و نوافع و است و از این و در
و اسباب العلم الحلی غایب و است و از این و در

هم از مختلف اند که مخلوقات سه است بحسب ابعاد علم
 حیوانی از حیوان است بحسب تفاوت در افعال و اندک است
 در عالم نجر الحواس السلجیه کی اندک است بحسب حدس
 سه است از آفات و الخیر الصادق و دیگر از آفات
 خیر صادق و العقل و دیگر از آفات بحسب عقل است
 و هر یک از این را تفصیل بخواند آفات و دیگر از آفات
 خمس از حواس است السمع کی جمع است بحسب شرف
 والبصر و دیگر از آفات بحسب عدل و الثم و دیگر از آفات
 بحسب عدل و الذوق و دیگر از آفات بحسب حسی و اللس
 و دیگر از آفات بحسب عدل و دیگر از آفات بحسب حسی و اللس
 کی ما و صفت و دیگر از آفات بحسب حسی و اللس

بدین جزو وضع کرده شده است آن حسن انظر
 به حسن شمس و انظر و انظر اولی و انظر کرده اند و
 و انظر به انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 جبهه اولی حاصل میشود و شمس و انظر و انظر و انظر
 بر انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 وضع کرده است خدای تعالی این در انظر و انظر و انظر
 و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 به انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر و انظر

انظر و انظر

و بر دست و رطوبت و پوست و خنوبت و لب
 و با و این کتاب واقف می شود و الخبر الصادق علی
 نوعین و خبر صادق یعنی خبر که مطابق واقع هر دو نوع است
 احد هما الخبر المتواتر که لذات و نوع خبر متواتر است
 بمعنای خبری که باید می و او را متواتر بر آن میگویند که یک دفعه
 واقع شده است بلکه از یک هم واقع شده است و هو
 الخبر الثابت علی السنة قوم بحیث لا یصور قواطم
 علی الکذب و آن خبر متواتر خبریست که ثابت شده است
 جماعتی تصور نمائید که در انفاق کردن ایشان را درین خبر که ثابت
 است خصل بخور آن کند که این جماعت که این خبر را میگویند که ثابت
 است علم یقین حاصل شود بصدق ایشان و هو موجب

العلم الضروری کالعلم بالمأول الثانی ^{منه}
 الثانیة و این خبر مؤلفه موجب است بر علم ضروری
 هر عالم شدن بدو که گفته بود از آنکه با خبر در علم
 و البذل ان الثانیة و دیگر از مناهل خبر بر عالم
 بنده بود و کتابی علم خبر بر آن حاصل شده که و النوع
 الثانی خبر الرسول اللوم بالمعجزة و مع هم از ان
 و نوع خبر صادق خبر رسول است که تقویت یافته باشد
 معرفت خود بر سادگان رسول معجزه در اول الامر
 که در سنده مراد از ادای ثانی سخن از برادر سنده حکم
 و بعضی شرط کرده اند در اول کتاب اما در کتاب خبر نیست
 و چون امر است خلاف علوت که قصد کرده باشند باو امار

ضعیف و محجوب و هو واجب العلم الاستدلال
 و این خبر رسول موجب علم و بسند لای است و خبر رسول
 که او یکایک خبر کرده است که است خبر رسول
 حسن ثابت مطلق است پس این خبر صالح و العلم
 لایست به بصری العلم الثابت بالفرد و
 التیقن و الثبات و علم که است خبر رسول
 علی الاکمال است خبر رسول و ثابت و فی بعض
 علم ضروری و احتیاطی نفی خبر و تشکیک و شک
 را اهل خبر خود علم که خبر رسول ثابت است خبر رسول
 اما خبر شک و خبر اهل اجماع و خبر اهل خبر رسول
 دانست و اما العقل فهو مستوجب العلم

دل را حقی پس این عقل سبب است بر علم و ادراک ما نیست
 بالبداهة من ضروری و اولی علم که تا نیست و از عقل
 بر سر هر مایل و بعد پس این علم ضروری است بر علم و ادراک ما نیست
 ضروری گویند که علم بان کل شیء اعظم من چیزی که بر علم
 تا اینکه بر سر هر مایل است از خود خود هر کل شیء از بعضی او بر سر هر
 پس هر کس که اندک می بیند کل را و هر که از بعضی اعظم را از خود عقل
 از علم خود که کل را از علم خود که کل را از علم خود که کل را از علم خود که کل را
 می گویند که از علم خود که کل را از علم خود که کل را از علم خود که کل را
 از این و از این کل اعظم من از خود ضروری نیست و از این
 که از علم خود که کل را از علم خود که کل را از علم خود که کل را
 که از علم خود که کل را از علم خود که کل را از علم خود که کل را

أو كبر لرجل منكم كونه لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله
 وهو التائب والرجل الذي لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله
 التائب الذي لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله
 التائب الذي لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله
 التائب الذي لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله
 التائب الذي لا يملك من طاعة الله شيئا
 حتى يفرغ من كل ما كان عليه من طاعة الله

تا جسم و عین و اصل و حقیقت او غیر مرکب باشد
 که منزه از تمام خلقت و مخلوقات است و کما یستوی فی
 نفس حق که قابل نیست تا آنکه در حق منزه شود
 و هو الحق و العالی لا یخفی و لا یموت و لا یزول
 فاما نسبت به شایسته و صفات و احوال
 لا یقوّم به الله و حق و یزید فاما باری و
 یزید فاما حق و یزید فاما حق و یزید
 فی الاجسام و الخلق و ملک و حق و یزید
 و جلاله و یزید فاما حق و یزید فاما حق
 و جلاله و یزید فاما حق و یزید فاما حق
 و جلاله و یزید فاما حق و یزید فاما حق

[illegible]

و جانی نیست و هیچ کس را که در دنیا نیست و از
 علی بن ابی طالب و از حضرت جعفر بن محمد و از
 و حسن و حسین و از امامان و از ائمه و از
 و هیچ کس را که در دنیا نیست و از امامان و از
 که از امامان و از امامان و از امامان و از
 بلکه از امامان و از امامان و از امامان و از
 السجده و از امامان و از امامان و از امامان و از
 و از امامان و از امامان و از امامان و از
 و از امامان و از امامان و از امامان و از
 و از امامان و از امامان و از امامان و از

منع الباطل كماله انوار من سماء العلم والحق
 الذي كان علم مستور وامن علم صريح استوار
 ووجدت خبره واهل صفاته وروايتهم على ما مضى
 معروفاست والاعمال من ذلك انما هي صفات خفية
 فافهم من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية
 من حيث استوار كماله انما هي صفات خفية

ياء وواو همزة مكملين لغيرهم
 حركته تخرجهم من الصفات
 المكمل بكلام هو صفة له
 بكلام هو صفة له
 لغيره لغيره
 ليس من جنس الحروف والاصوات
 مكمل لغيره
 واصول حركاتهم
 صفة متاعبه التثنية والذات
 صفة لغيره
 صفة لغيره

تکم بر روی هر واسه عالی حکم بها امرناه و
تکم کند و است با این حکم مع این حرفه و فرستد
بعضی است و حکم و کند است از بعضی دیگر محض
حرکت و است مع حکم و لغز خیمه و الغزای حکم
معالی عن مخلوق و این حکم می بخار و است
حرکت و است و فرستد است حکم می بخار
تا معنی بخار و این حکم که حکم و است و است
تکم این حکم و است و است حکم می بخار
حالت و است و است حکم می بخار و است
قدیم و است حکم می بخار و است حکم
و است حکم می بخار و است حکم می بخار

انهم مني وانا منكم ان كنت قد علمت
 مصفيا ما اكرمك من باب ما كنز بس المشرق
 بالسنين اخوان شمس بناتنا بالمصطفى
 في قلوبنا احفظكم منده من ودينا المسمع
 يا انا سنوذه بنو كنزنا من غير حال فيما حال
 غير ما سمع قول من صلي كنزنا من كل صفة
 منة من سنوذه بنو كنزنا من كل صفة
 صفة الله تعالى وكنزنا من كل صفة
 كنزنا من كل صفة وكنزنا من كل صفة
 وكنزنا من كل صفة وكنزنا من كل صفة
 كنزنا من كل صفة وكنزنا من كل صفة

[illegible]

[illegible]

21

[illegible]

و الله تعالى جاني انفعال العباد كلها من الكفر
الامان والطاعة والاعتصام والاعتصام والاعتصام
عبد ربك في الدنيا والآخرة فكل من آمن بالله
وعصاه فليس يتردد في قلبه في كل حين على الفعل
فعلك وامر بك من عظمك وانما يكون في قلبك
لست لا تعرفه في الدنيا والآخرة فكل من آمن بالله
باسم الله تعالى ومشيقة والاعتصام والاعتصام
بالاعتصام والاعتصام والاعتصام والاعتصام
كفر من الله في الدنيا والآخرة فكل من آمن بالله
الله اعلم بحسبكم في الدنيا والآخرة فكل من آمن بالله
والاعتصام والاعتصام والاعتصام والاعتصام

برای این که در تعریف و حرکت نام و غیر نام و الحسین
بر صواب الله تعالی و انکه در تعریف و الحسین
ملاحظه شود و الفصحی بها البی بر صواب الله تعالی
از این جهت است که بر صواب الله تعالی در صواب الله تعالی
او است و معنی که می کند بر صواب الله تعالی
و انکه بر صواب الله تعالی و الاستطاعة مع الفعل و الحسین
فی الحقیقة العقلیة الی یكون بها الفعل و الحسین
مفاد و حقیقت و در حقیقت و الحسین و الحسین
که می کند بر صواب الله تعالی و الحسین و الحسین
و عدل او است و حقیقة لم یفعل و الحسین و الحسین
و در حقیقت و حقیقة لم یفعل و الحسین و الحسین

[illegible]

در انکساره جمله کسب و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
موجب اولی و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
لایم و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
لایم و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
و المفعول مثبت با جحد و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
و جحد و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
نسخه تدریس که در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
منقول و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
منقول و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
میکنند که هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
مانند خدیج و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است
مخلص و کفایت هر دو در حدی است و هر دو در حدی است و هر دو در حدی است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

3

[illegible]

الله تعالى وحي تنجوا في نفسها والاباء
 لا يبينوا ولا يبينوا الله تعالى من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه
 والله تعالى من نفسه من نفسه من نفسه من نفسه

ميكيد

وہی وہی ہے جس نے یہ سب کیا

الحکام الملک علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فقد رزقنا الله من نعمه ما نرجوه

من ختمه انظر الى هذا البيت محمد بن ابي عبد الله

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب دہلی

مستأجره من سبب كرمه في كرمه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
حكمة وحكمة في كل شيء

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروساً لمن يتفكر

[illegible][illegible]

لا یموت کما یومر من علی خداوند بزرگوار که از او هرگز نمی‌میرد
ولا یبغی ان یقول الناس من استلوا الله وکذا

والبکه در می بینم که هر چه می‌گوید خداوند بزرگوار که از او هرگز نمی‌میرد
و چون می‌گوید که هر چه می‌گوید خداوند بزرگوار که از او هرگز نمی‌میرد

نفرین است بر هر کس که از او هرگز نمی‌میرد
و هر کس که از او هرگز نمی‌میرد

مردی که از او هرگز نمی‌میرد
و هر کس که از او هرگز نمی‌میرد

مردی که از او هرگز نمی‌میرد
و هر کس که از او هرگز نمی‌میرد

مردی که از او هرگز نمی‌میرد
و هر کس که از او هرگز نمی‌میرد

فكانت غيبته شدة في ذلك الوقت
والسعيد قد بلغ في الشئ قد بسعد
كانت غيبته شدة في ذلك الوقت
ما كان ان كان في السعادة والشقاء دون
الاسعاد والاشقاء وغيره من ذلك
والسعيد قد بلغ في الشئ قد بسعد
ما كان ان كان في السعادة والشقاء دون
الاسعاد والاشقاء وغيره من ذلك
والسعيد قد بلغ في الشئ قد بسعد
ما كان ان كان في السعادة والشقاء دون
الاسعاد والاشقاء وغيره من ذلك

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْكُمْ كَافَّةً
بَعْضُهُمْ أَعْلَمُ بِالشَّيْءِ مِنَ الْآخِرِينَ
بِهِمْ كَرِهَتْ أُنْقَادَهُمْ وَقَدْ عَلِمُوا
أَنَّ الْوَيْلَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ

فَلَا تَرْسِلْ أَتَمَّ مَعَهُ رَسُولًا مِنْ
أَنْفُسِهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْغَيْبِ
وَلَا تَقْرَأُ لَهُمْ فِيهَا الْقُرْآنَ
وَلَا تَسْمِعُ بِهِمْ وَأَنَّ الْوَيْلَ
لَهُمْ مِنْكُمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ
الْعَذَابُ أَتَمَّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا
مِنْكُمْ أَعْلَمُ بِالشَّيْءِ مِنَ الْآخِرِينَ
بِهِمْ كَرِهَتْ أُنْقَادَهُمْ وَقَدْ عَلِمُوا
أَنَّ الْوَيْلَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ

فَلَا

[illegible]

[illegible]

وَلَا تَكْفُرُوا بِالَّذِينَ دَارُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْمَلَايِكَةُ عَلَيْهِمُ الرُّوحُ الْقُدُّوسُ الْمُرْسَلُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَجِدُوا فِي اللَّهِ حَقًّا إِلَّا ذِي الْعَرْشِ الْوَالِدِ
كَرِهُوا أَنْ يَنْفَعَهُمْ رَجُوعُهُمْ فِيهِمْ وَجُنُودُهُمْ خَالِدِينَ
مَعَهُمْ وَكَرِهُوا أَنْ يُنَادُوا بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ
مِنْهُمْ مِنْ فَضْلِكَ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي اللَّهِ حَقًّا إِلَّا
ذِي الْعَرْشِ الْوَالِدِ وَكَرِهُوا أَنْ يُنَادُوا بِأَسْمَاءِ
الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي اللَّهِ حَقًّا إِلَّا ذِي الْعَرْشِ
الْوَالِدِ وَكَرِهُوا أَنْ يُنَادُوا بِأَسْمَاءِ
الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي اللَّهِ حَقًّا إِلَّا ذِي الْعَرْشِ
الْوَالِدِ وَكَرِهُوا أَنْ يُنَادُوا بِأَسْمَاءِ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

14

[illegible]

[illegible]

وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ

بِأَمْرِ

وَمِنْ

[illegible]